

نقد و بررسی کتاب «شاخ نبات حافظ»

علی حیدری*

چکیده

دیوان حافظ یکی از دیوان های مشهور شعر فارسی است که بر آن شرح های مختلفی نوشته شده است. یکی از این شرح ها شاخ نبات حافظ است که به قلم جناب آقای دکتر محمد برزگر خالقی به رشته تحریر درآمده است. این شرح نیز مانند دیگر شرح ها از نقاط قوت زیادی برخوردار است. از جمله: تمام غزلها بررسی شده است و تقریباً تمام ابیات به نثر ساده و روان برگردانده شده است. با آنکه شرحی عالمانه و محققانه است، برای عوام نیز قابل استفاده می باشد. از توضیحات اضافه و... پرهیز شده است.

از طرف دیگر این شرح نیز مانند تمام شرح ها از سهو ها و لغزشهایی خالی نیست. از جمله: گاهی اوقات ابیات فقط به نثر ساده برگردانده شده اند و هیچ توضیحی - که بعضاً ضروری بوده است - ارائه نشده است، و ابهام یا زیبایی بیت آشکار نشده است. یک مطلب چندین جا بدون دلیل ذکر شده است. به بسیاری از زیبایی های ابیات که تفاوت زبان و بیان حافظ با دیگران در گرو آنها است، اشاره نشده است و مانند این. در این مقاله به طور مختصر، و در حوصله یک مقاله فقط به بررسی ابیاتی که نادرست معنی شده یا معانی مختلف آنها بیان نشده است اشاره گردیده است.

کلید واژه ها: حافظ، بیت، غزل، شاخ نبات



دیوان حافظ یکی از مشهورترین دیوان‌هایی است که بر آن از دیدگاه‌های متفاوت شروح مختلفی نوشته شده است. بعضی از این شروح مفصل و بعضی مختصرند و تعدادی نیز راه میانه را برگزیده‌اند. شاخ نبات حافظ که به قلم استاد بزرگوار جناب آقای دکتر محمد برزگر خالقی نوشته شده و انتشارات زوارآن را منتشر کرده، یکی از شروح متأخر است که راه اعتدال را پیش رو گرفته و محسنات و ارزشهای فراوانی دارد. از جمله اینکه هم شرحی عالمانه و فنی محسوب می‌شود و هم برای عموم حافظ دوستان قابل استفاده است، تمام غزلیات شرح شده و تقریباً تمام ابیات به نثر ساده و روان برگردانده شده و... اما همگام با این محسنات، مانند تمام شروح دیگر کاستی‌هایی نیز در این شرح وجود دارد، از جمله:

الف: گاهی اوقات موضوع یا مطلبی را به کرات در جاهای مختلف ذکر کرده‌اند که بهتر بود در یک مورد به صورت مفصل آورده می‌شد و موارد دیگر به آن



ارجاع داده می شد. مثلاً در مورد «وقت» آمده است: «وقت از اصطلاحات صوفیه است و آن، حال و وصفی است که بر سالک مستولی می گردد (که البته تعریف درستی از وقت نیست.)» (برزگر خالقی، 1384:136) که عیناً در صفحات 490، 696، 852، 877، 1040 و... آمده است. یا در مورد کلمه عشق: در صفحات 711، 806، 835 و... یک مطلب به طور یکسان تکرار شده است. همچنین در مورد ممدوحان حافظ در صفحات 1041، 1061 و... در مورد کلمه هندو در صفحات 909، 916 و...

ب: گاهی اوقات ظرافت یا قسمتی از ظرافت بیتی در گرو ارتباط (تناسب یا ایهام تناسب و...) بین دو یا چند کلمه است، که تفاوت بیان حافظ با دیگران بعضاً در گرو آن ارتباط است، ولی این موضوع بیان نشده است. مثلاً به ارتباط بین دست و نگار (در معنی حنا) در صفحات 360، 444، 462، 676، 998، 1013 و... اشاره نشده است.

ج: گاهی اوقات ابیات فقط به نثر برگردانیده شده و به هیچ نکته دیگری اشاره نشده است و ارتباط بین جمله ها و مصرع ها همچنان مبهم باقی مانده است. مثلاً در شرح این بیت:

سحر سرشک روانم سر خرابی داشت گرم نه خون جگر می گرفت دامن چشم
(339 /4)

نوشته شده است: «اگر سحرگاه خون جگر دامن چشم را که پیوسته گریان بود نمی گرفت، سیل اشکم قصد ویرانی دل را داشت.» (همان: 778) و...

موارد فراوان دیگری وجود دارد که از ذکر آنها خود داری می کنیم و در این مقاله به طور مختصر و فقط در حد یک مقاله، به بررسی ابیاتی که به اعتقاد ما درست معنی نشده اند و یا حداقل بیت دارای معنی دیگری بوده، اما اشاره نشده است، پرداخته می شود:

1- بیت 3 غزل 102:

در چین طره تو دل بی حفاظ من هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد



بی حفاظ را به معنی ناسپاس و حق ناشناس دانسته اند. اولاً معلوم نیست این معنی در کدام فرهنگ برای بی حفاظ آمده است، در اکثر فرهنگ ها، حفاظ به معنی پرهیز، شرم، عار و غیره معنی شده است و بی حفاظ در بیت مذکور به معنی بی عار و بی آبرو می باشد که در بیت دیگری که خود مؤلف هم به عنوان شاهد ذکر کرده اند، به جای بی حفاظ، هرزه گرد آمده است:

تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند
(192 /3)

ثانیاً در معنی بیت، بی حفاظ را به معنی عاشق نیز آورده اند:
«در پیچ و تاب گیسوی زیبای یار، دل عاشقم چنان الفت گرفت و ساکن شد که دیگر این دل ناسپاس هرگز از سینه که وطن اصلی او بود، یادی نکرد و سخنی نگفت.»

2- بیت 4 غزل 146:

ز بیم غارت عشقش دل پر خون رها کردم ولی می ریخت خون و ره بدان هنجار می آورد
بیت چنین معنی شده است: «از ترس آنکه عشق یار تمام هستی مرا غارت کند، دل خونینم را رها کردم؛ ولی دل عاشق من در حالی که از آن خون می ریخت، راه نخستین خود را ادامه می داد.»

فاعل فعل «می آورد» در مصرع دوم بدون شک «شین» در کلمه «عشقش» است که به معشوق برمی گردد و برخلاف نظر مولف «دل» فاعل آن نیست. حافظ با تصویری زیبا می گوید: چون دل من عاشق او بود و از عشق او خونین بود برای اینکه عشق او تمام هستی مرا غارت نکند، دل خونین خود را از بدن جدا کردم تا با دادن آن به معشوق، جان خود را نجات دهم، اما از آن جایی که از جایگاه دل من خون می ریخت، معشوق از چکه های خون من که بر زمین ریخته شده بود، رد مرا پیدا می کرد و مرا رها نمی کرد (معشوق تنها به دل دادن من قانع نبود و می خواست تمام وجود مرا بگیرد) شبیه این بیت را مولوی در غزلی چنین آورده و بعید نیست که حافظ به آن نظر داشته است:

از خون من آثار به هر راه چکیده است اندر پی من بود و به آثار مرا یافت
(غزلیات شمس، غزل 330)

کلیم کاشانی این تصویر را چنین بیان کرده است:

دنبال اشک افتاده ام جویم دل آزرده را از خون توان برداشت پی نخجیر پیکان خورده را
(غزل 22)

3- بیت 9 غزل 214:

آن شاه تند حمله که خورشید شیر گیر پیشش به روز معرکه کمتر غزاله بود
بیت چنین معنی شده است: «آن شاه تند حمله که خورشید به وقت قدرت و شرفش در روز جنگ همچون آهو بره ماده، ضعیف و رام بود.»
اولاً در این معنی آن شاه تند حمله که در اول جمله ذکر شده است، هیچ اتباطی با جمله بعد ندارد، زیرا جمله بعد از کلمه «جنگ» به کلماتی از قبیل «در مقابل او، در پیش او و...» نیاز دارد. ضمناً شارح محترم کلمه شیر گیر را شکار کننده شیر معنی کرده است که غلط است زیرا شیر گرفتن مرتبه ای بالاتر از شکار کردن شیر است. که در شاهنامه معمولاً صفت رستم است:
نشان کمند تو دارد هژ بر ز بیم سنان تو خون گرید ابر

از طرف دیگر شیر گیر در بیت مذکور ایهام دارد 1- قوی و کسی که می تواند شیر را اسیر کند. 2- به ارتباط نجومی بین خورشید و شیر، که خورشید، شیر (برج اسد) را به تصرف خود در می آورد، و آن زمانی است که خورشید «نزدیکترین فاصله را با زمین دارد.» (مصطفی، 461:1366) از طرف دیگر غزاله، چنانکه شارح محترم نوشته اند استعاره از آفتاب نیست. زیرا غزاله اسم دیگر خورشید است (همان 40) که در اینجا بیشتر مراد معنی لغوی است و با خورشید ایهام ترجمه دارد. از طرف دیگر به نظر می رسد که حافظ خورشید را به غزاله (در معنی لغوی) تشبیه کرده است. نکته مهم دیگری که سهواً در معنی مورد نظر لحاظ شده است، نسبت



دادن شرف خورشید به برج اسد است. زیرا نوشته شده است: «خورشید به وقت قدرت و شرفش...» شرف خورشید در برج اسد نیست بلکه در برج حمل است چنانکه خاقانی بارها به آن اشاره کرده است:

یعنی که قرص خورشید از حوت در حمل شد کرد اعتدال بر وی بیت الشرف مقرر
(دیوان: 120)

حافظ می گوید: «خورشید شیر گیر (با هر دو معنی ایهامی) با تمام قدرت، در روز جنگ در مقابل شاه تند حمله از آهو بره ای نیز کمتر است (کمترین آهو بره است).

4- بیت 2 غزل 220:

ما در درون سینه هوایی نهفته ایم بر باد اگر رود دل ما زان هوا رود
بیت چنین معنی شده است: «عشق و آرزویی در درون سینه پنهان کرده ایم که اگر راز آن برملا شود، نیست و نابود می شویم و بر باد فنا خواهیم رفت.»
در بیت نه به تصریح و نه به کنایه صحبتی از برملا شدن رازی که بتواند سبب نابودی شود، وجود ندارد.

بلکه در مصرع دوم علاوه بر معنی ساده و منطقی اگر دل ما از بین برود به دلیل آن عشق است، به تناسب هوا و باد در معنی حقیقی آنها نیز اشاره دارد. که اگر محفظه ای از هوا انباشته شود معلق می شود و می تواند بر باد حرکت کند.

5- بیت 6 غزل 220:

ما را به آب دیده شب و روز ماجراست ز آن رهگذر که بر سر کویش چرا رود
بیت چنین معنی شده است: «هر شب و روز با اشک چشم خود ماجراها داریم که چرا ای اشک بی ما بر سر کوی معشوق می روی.»

عبارت «بی ما» در ظاهر و باطن بیت وجود ندارد، بلکه برعکس همیشه اشک با

صاحب اشک است چنانکه رهی معیری می گوید:

چون طفل هرزه پوی به هر سوی می دویم اشک از ققای دلبر و من از ققای اشک
 بیت اشاره ای به غیرت عاشق (حافظ) دارد که راضی نیست حتی اشک که از
 خود حافظ است از کوچه معشوق عبور کند. بیت به این نکات هم اشاره دارد:
 حافظ از کوچه معشوق می گذرد، و در آنجا گریه می کند و اشک جاری می شود.
 شاید حافظ به غمازی اشک اشاره ای نیز داشته است که مبادا راز او را فاش کند از
 همه زیباتر در این بیت که متأسفانه به آن اشاره نشده است، کلمه «رهگذر» است که
 دارای ایهام ظریفی است 1- به این دلیل 2- عابر و رهگذر، که لطف و غلو کلام در
 این است که حافظ راضی نیست حتی اشک که رهگذری بیش نیست، از سر کوچه
 معشوق او عبور کند. از طرف دیگر رهگذر به معنی عابر، شامل هر کس دیگری هم
 می شود که اتفاقی و سهواً از کوچه معشوق عبور می کند و غیرت و حسادت حافظ
 را بر می انگیزد. همچنین بین اشک و جری در ماجرا ایهام تناسب زیبایی نهفته
 است.

6- بیت 5 غزل 265:

پرتو روی تو تا در خلوتم دید آفتاب می رود چون سایه هر دم بر در و بامم هنوز
 بیت چنین معنی شده است: «از زمانی که آفتاب فروغ چهره درخشان تو را در
 خلوت من دید، چون سایه هنوز هم بر در و بام من پنهانی بالا می رود و می
 گریزد.»

این بیت نیز مانند بسیاری از ابیات حافظ تشبیه تفضیل و مضمر دارد، حافظ
 معشوق را از آفتاب نورانی تر می داند. زیرا می گوید: «از زمانی که آفتاب تو را در
 خلوت سرای من دیده است، دیگر در مقابل فروغ تو مانند سایه کم نور و بی فروغ
 است. و مانند سایه کم رنگ از در و بام من عبور می کند.» علاوه بر این با بیانی
 زیبا و حسن تعلیل و استعاره کنایی جالبی معتقد است که خورشید چون یک بار تو
 را در خانه من دیده است، عاشق تو شده و از آن روز به بعد هر لحظه برای دیدن تو
 از در و بام من مانند سایه عبور می کند. هنوز هم این اصطلاح برای کسی که دنبال



یک نفر راه می رود و یک لحظه او را رها نمی کند و چشم از او بر نمی دارد، می گویند، مانند سایه دنبال اوست. پس تشبیه خورشید به سایه از دو جهت است 1- مانند سایه کمرنگ و کم نور در مقابل فروغ معشوق (تو) 2- مانند سایه، دائم و پیوسته حرکت می کند. ضمن اینکه در معنی شارح محترم که مذکور افتاد دو فعل بالا می رود و می گریزد معلوم نیست از کدام فعل بیت مورد نظر استنباط شده است. و از آن مهمتر معلوم نیست که خورشید برای چه می گریزد!

7- بیت 7 غزل 267:

دل به رغبت می سپارد جان به چشم مست یار گرچه هشیاران ندادند اختیار خود به کس
بیت چنین معنی شده است: «دل با میل و رغبت جان خود را به چشم مست و دل فریب معشوق می سپارد، اگرچه عاقلان اختیار خود را به کس ندادند خاصه که مست باشد.» اگرچه از نظر دستور معنی مورد نظر درست است، اما از دیدگاه حافظ و ادبیات عاشقانه فارسی، فاعل مصرع اول جان است نه دل. یعنی جان با رغبت دل خود را به چشم مست یار می سپارد، هرچند هشیاران - که جان یکی از آنان است - اختیار خود را به دیگران نمی سپارند. واضح است که اگر دل فاعل باشد باید معادل یا یکی از هشیاران باشد، که چنین نیست.
حافظ بارها و به انحاء مختلف به این نکته اشاره کرده است که هر چند جان و عقل عاشق نمی شوند، اما معشوق آنچنان زیبا است که جان و عقل را نیز شیفته خود می کند:

گر به زهتگه ارواح برد بوی تو باد عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند
(193 /9)

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما
(10 /4)

از طرف دیگر عاشق شدن دل، آنهم عاشق شدن به چشم مست یار عجیب نیست. زیرا دل طبیعتاً عاشق است. چنانکه مشخص است غلو و زیبایی بیت در این



است که جان که عاشق نمی شود، حالا در مقابل چشم مست یار نه به اجبار بلکه با رغبت دل می سپارد و عاشق می شود، سعدی می گوید:

ز عقل من عجب آید صواب گویان را که دل به دست تو دادن خلاف در جان است
(غزل 82)

اگر چه شارح محترم بعد از معنی اصلی بیت که ذکر کرده اند، می نویسد: «مصرع اول را به گونه ای دیگر می توان معنا نمود: جان از روی میل، دل خود را به چشم مست و خمار یار می سپارد.»
چنانکه گفتیم تنها معنی بیت همین است و معنایی که در اول آورده اند با ساختار فکری حافظ همخوانی ندارد.

8- بیت 6 غزل 287:

شکر چشم تو چه گویم که به آن بیماری می کند درد مرا از رخ زیبای تو خوش
بیت چنین معنی شده است: «ای معشوق، چگونه سپاسگزار چشم زیبا و خمار تو باشم که با وجود آن همه مستی و خماری، درد مرا همراه با دیدن چهره زیبایت بهبود می بخشد.»

مشخص است مصرع دوم، چنانکه معنی شده است، ربطی به مصرع اول ندارد. معلوم نیست شارح محترم چگونه حرف «از» را در مصرع دوم به معنی «همراه» گرفته اند. در این بیت، «از» در معنی واقعی خود به کار رفته و معنی بیت چنین است: درد من که از رخ زیبای تو به وجود آمده است، چشم بیمار دردمان می کند. حافظ با یک جمله پارادوکسی می گوید: رخ زیبای تو مرا دچار بیماری می کند، اما چشم بیمار تو آن درد را درمان (خوش) می کند. یا چشم تو با آنکه بیمار است، به وسیله رخ زیبای تو درد مرا درمان می کند.

9- بیت 2 غزل 345:

آه کز طعنه بدخواه ندیدم رویت نیست چون آینه ام روی ز آهن چه کنم



بیت چنین معنی شده است: «آه و فریاد که از سرزنش دشمن بدخواه، چهره زیبایی را ندیدم. روی آینه گون مرا از آهن نساخته اند. چه می توانم کرد.» شارح محترم در مصرع دوم «نیست چون آینه ام روی ز آهن» روی را مشبه و آینه را مشبه به گرفته است. در حالی که حافظ نمی خواهد روی را به آینه تشبیه کند. بلکه می گوید: «روی آینه از آهن است (اشاره به جنس آینه) و از رو نمی رود. (خجالت نمی کشد) اما بر خلاف آینه، روی من از آهن نیست. (سخت رو نیستم) و شرمگین و خجالتی هستم. و از ترس سرزنش بدخواهان، یا از شرم خود تو، (معشوق) جرأت نگاه کردن در تو را ندارم.»

9- بیت 1 غزل 354:

به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم بیا کز چشم بیمارت هزاران درد بر چینم
بیت چنین معنی شده است: «ای معشوق با چشمان سیاه و زیبایی هزاران شکاف در دین و ایمان ظاهری ام ایجاد کردی. بیا تا به شکرانه خدمتی که در حقم نمودی، از چشم خمار و بیمارت هزاران درد بر چینم.»
اولاً صفت «ظاهری» برای دین، معلوم نیست از کجا استنباط شده است. ثانیاً «به شکرانه خدمتی که در حقم نمودی» نیز بی ربط می نماید. زیرا رخنه در دین کسی کردن شکرانه نمی خواهد. از همه مهمتر لطافتی که در بیت وجود دارد، باز نموده نشده است، زیرا «درد چیدن» در اینجا با کنایه ای دور به معنی بوسیدن است. چون در هنگام درد برچیدن باید یک نفر دهان در دهان مریض (کسی که به مرض اختناق مبتلا بود) می گذاشت و آنقدر می مکید که بیماری او را به خود منتقل کند. حافظ در این بیت می گوید: «ای معشوق با آنکه هزاران رخنه در دین واقعی ام (نه ظاهری) کردی اما با وجود این همه بدی (نه به شکرانه) که در حقم کردی، بیا تا من بیماری چشمت را با بوسیدن و مکیدن به خود منتقل کنم و فدای تو شوم. چنانکه مشخص است حافظ چشم معشوق را بیمار می داند و لازم می داند بیماری او را با شیوه درد چیدن از بین برده، به خود منتقل کند. چنانکه رودکی می گوید:

با دو سه بوسه رها کن این دل از درد خنک تا به منت احسان باشد احسن الله جزاک
(دیوان: 85)

10- بیت 8 غزل: 321:

از آن زمان که فتنه چشمت به من رسید ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم
بیت چنین معنی شده است: «از زمانی که چشم مست و فتنه انگیز تو مرا افسون کرد و
عاشق خود ساخت، از تمام بلاها و آشوب های آخر زمان در امان ماندم و آسوده شدم.»
چنانکه مشخص است نه فقط ظرافت بیت نادیده گرفته شده، بلکه ارتباط دو
مصرع نیز نا مشخص است. در حقیقت حافظ می خواهد با تشبیه مضمهر و تفضیل،
فتنه چشم معشوق را معادل قیامت و از آن هم برتر بداند. حافظ می گوید: «از زمانی
که فتنه (آشوب، عشق) چشم تو به من رسید و مرا تحت تأثیر قرار داد دیگر
هراسی از فتنه قیامت و ترس روز جزا ندارم و از آن در امانم. زیرا هر چند هول
روز قیامت بزرگ است اما به اندازه فتنه چشم تو نیست.» جای دیگر می گوید:
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر کنایتی است که روزگار هجرت گفت
(88 / 2)

سعدی همین مضمون را چنین گفته است:

مرا به روز قیامت مگر حساب نباشد که هجرو وصل تو دیدم چه جای موت و اعادت
(غزل 33)

که سعدی چون فراق ما کشیدی نخواهی دید در دوزخ عذابی
(غزل 521)

دوستانت را که داغ مهربانی دل بسوخت گر به دوزخ بگذرانی آتشی بینند سرد
(غزل 162)

11- بیت 7 غزل: 375:

کو جلوه ای ز ابروی او تا چو ماه نو گوی سپهر در خم چوگان زر کشیم



بیت چنین معنی شده است: «کجاست جلوه ای از ابروی زیبای یار تا مانند ماه نو گوی آسمان را در خم چوگان زرین خود به تسخیر درآوریم؟» و در شرح لغات و تعبیرات «چوگان زر» را استعاره از هلال ماه نو و هلال ابروی یار دانسته اند. در حالی که در بیت مذکور چوگان زر نه استعاره از ماه نو است نه هلال ابروی یار، و اگر به گفته شارح محترم، استعاره از اینهاست، چرا در معنی منعکس نشده است؟ (در معنی چوگان زرین خود آمده است. نه ابرو متعلق به شاعر است و نه ماه نو!) چوگان زر در بیت مذکور؛ استعاره از قامت خمیده و زرد عاشق (حافظ) است. چوگان زر در مصرع دوم استخدام دارد. در نسبت با ماه به معنی زرد و خمیدگی ماه نو و با حافظ به معنی قد خمیده و زردرنگ (عاشق) است. حافظ می گوید: «اگر جلوه ای از ابروی معشوق را ببینم، مانند ماه نو که گوی فلک را در خم و انحنا خود دارد، من هم گوی سپهر را به تصرف قامت زرد و چوگان آسای خود در خواهم آورد و بر آن مسلط خواهم شد. از همه مهمتر مشخص نیست چرا علامت سؤال در پایان مصرع دوم و پایان معنی آمده است. زیرا اگر مجبور باشیم علامت سؤال را در جمله بیاوریم باید بعد از «کو جلوه ای ز ابروی او» بیاید.

12- بیت 9 غزل 397:

حجاب دیده ادراک شد شعاع جمال بیا و خرگه خورشید را منور کن
بیت چنین معنی شده است: «ای معشوق، نور حسن و جمال تو حجاب چشم عقل و ادراک شد و آن را خیره کرد؛ پس بیا با چهره درخشان خود سراپرده خورشید یعنی آسمان را نورانی کن.»

اگر معنی بیت چنین باشد (که نیست) معلوم نیست که چه ربطی بین مصرع اول و مصرع دوم وجود دارد.

معنی بیت چنین است: «شعاع جمال خداوند مانع و حجابی شد که دیده ادراک او را نبیند، پس ای انسان (ای عاشق) بیا و دل خود (خرگه خورشید) را منور کن، تا شاید با دل خدا را ببینی.» این معنی را دکتر اصغر دادبه در مقاله ای تحت عنوان:



«خرگه خورشید» ارائه داده اند (کیهان فرهنگی، سال چهارم، شهریور ماه 1366، شماره 6) (خلاصه ای از این مقاله در استدراکات حافظ نامه جلد دوم صفحه 1383 آمده است)، که لازم بود شارح محترم در مورد ابیات پر ماجرا مانند این بیت، به شروح مختلف (حداقل حافظ نامه) مراجعه می کرد.

13- بیت 3 غزل 420:

شاه خوبانی و منظور گدایان شده ای قدر این مرتبه نشناخته ای یعنی چه؟
بیت چنین معنی شده است: «چه مقصود داری که قدر و ارزش خود را نشناخته ای، در حالی که شاه زیبارویان و مورد نظر همه گدایان عاشق هستی؟»
با شیوه ای که بیت معنی شده است، به ویژه با آوردن قید «در حالی که» ربطی بین دو مصرع وجود ندارد. این بیت ادامه اندیشه بیت قبل است که معشوق زلف را به دست باد صبا و گوش را در اختیار رقیب قرار داده است. در این بیت می گوید: «ای معشوق چرا با آنکه شاه خوبان هستی، اما قدر این مرتبه (که شاه خوبان و زیبا رویان هستی) را نمی دانی، و معشوقه گدایانی مانند باد صبا و رقیب شده ای و به این خفت تن در داده ای؟»

14- بیت 7 غزل 420:

حافظا در دل تنگت چو فرود آید یار خانه از غیر نپرداخته ای یعنی چه؟
بیت چنین معنی شده است: «چه مقصود داری ای حافظ که وقتی یاد و خاطره معشوق در دل تنگت فرود می آید، خانه دلت را از غیر بیرون نکرده ای؟»
در قسمت آخر جمله: «خانه دلت را از غیر بیرون نکرده ای؟» معلوم نیست به چه معنی است. به هر حال حافظ می گوید: چرا غیر او را از خانه دل بیرون نکرده ای؟ چرا خانه دل را از غیر او پاک نکرده ای؟ ضمناً در بیت بحث فرود آمدن یار در دل است که از سنن مرسوم ادبی است نه یاد و خاطره معشوق!



15- بیت 1 غزل 430:

به صوت بلبل و قمری اگر نوشی می علاج کی کنمت؟ آخر ا لدواء الکی
بیت چنین معنی شده است: «اگر با صوت و نوای بلبل و قمری شراب نوشی
چگونه می توانم تو را درمان کنم؟ که گفته اند آخرین راه درمان همان داغ کردن
است.» از آنجا که شارح محترم در ثبت بیت، بعد از جمله «علاج کی کنمت؟»
علامت سؤال گذاشته و در معنی نیز در همان موضع علامت سؤال گذاشته اند «کی»
را در آن جمله به معنی چگونه و چه موقع دانسته اند که در این صورت ارتباط
دقیق بین ضرب المثل «آخرالدواء الکی» و جمله مورد نظر وجود ندارد. در حالی که
«کی» در عبارت «علاج کی کنمت» به معنی داغ است و به معنی «چگونه و چه
موقع» نیست. معنی درست بیت که از دید اکثر شارحین پوشیده مانده است. از
جمله (خرمشاهی، 1368: 1153) چنین است: «اگر به صوت بلبل و نوای قمری می
نوشی باید با کی - داغ - ترا درمان کرد. زیرا آخرین درمانها، داغ کردن است.» یعنی
درد تو قابل درمان نیست مگر با داغ کردن، زیرا درد بی درمان را با داغ کردن،
درمان می کنند.

از این به بعد ابیاتی مورد نقد قرار می گیرند که درست معنی شده اند، اما یکی
از معانی آنها لحاظ نشده است.

16- بیت 4 غزل 47:

هر آنکه راز دو عالم ز خط ساغر خواند رموز جام جم از نقش خاک ره دانست
بیت چنین معنی شده است: «آن کس که اسرار دو عالم را از خط و خطوط
ساجر دریابد، به درجه ای از کمال می رسد که می تواند از نقش های خاک راه،
اسرار جام جم را بخواند.»

علاوه بر معنی فوق که درست است، به نظر می رسد حافظ می خواهد آگاهانه و با تشبیه
مضمهر و تفضیل، ساغر را بر جام جم برتری دهد. در این صورت معنی دیگر بیت چنین خواهد

بود: «هر کسی از خطوط ساغر راز دو عالم را دریابد وکشف کند، رمز و راز جام جم در نظر او خاک راهی بیش نیست. و دیگر نیازی به مراجعه کردن به جام جم را ندارد.»

17- بیت 8 غزل 22:

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست
بیت چنین معنی شده است: «... از آن جهت مرا در دیر مغان و مجلس انس
عاشقان گرامی می دارند که آتش جاوید عشق در دل من روشن است.»
شارح محترم با علامت ویرگولی که بعد از لفظ «نمیرد» گذاشته است، عملاً زیبایی بیت را
از بین برده است، زیرا «همیشه» هم می تواند متصل با «نمیرد» خوانده شود و به صورت قیدی
برای «آتش» باشد. یعنی آتشی که پیوسته روشن است و خاموش نمی شود (اشاره به آتش،
آتشکده ها که دائماً باید روشن باشند) و هم به صورتی که شارح محترم خوانده اند: «آتشی که
خاموش نمی شود، دائماً در دل ما وجود دارد» ضمناً در بیت حسن تعلیل وجود دارد.

18- بیت 1 غزل 161:

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد؟ یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد
بیت مذکور بدون اینکه در توضیحات به ایهام ساختاری آن اشاره شده باشد،
چنین معنی شده است: «دلی که غمگین است، کی می تواند شعر زیبا و با طراوت
بسراید؟ اندکی از این حقیقت را گفتیم و همین کافی است.»

هر چند معنی فوق درست است، اما مصرع اول معنی دیگری نیز دارد که مد نظر حافظ
نیز بوده است و آن چنین است: «شعر تر نمی تواند خاطر حزین را برانگیخته کند.» - یعنی شعر
تر فاعل و خاطر حزین مفعول واقع شود - استاد زریاب خوبی مضمون شعر حافظ را سخنی
از عبیدبن الأبرص اسدی می داند که جزء امثال عرب شده است. نقل است روزی شاعر بر
منذرین ماء السماء وارد شد و آن روز روزخشم شاه بود که هر کس در آن روز از سال وارد می
شد به وسیله شاه کشته می شد، شاه از شاعر می خواهد که قبل از مرگ اشعاری بخواند، شاعر
که از حال و فرجام بد خود آگاه می شود می گوید: «حال الجریض دون القریض» یعنی حال



شخص اندوهگین برای شعرگفتن مناسب نیست. و اینکه حافظ می گوید: «یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد، اشاره به سرباز زدن ممتدعبید از خواندن و انشاء اشعار در برابر اصرار منذر است» (زریاب خوبی، 1374: 322)

19- بیت 4 غزل 358:

نشان اهل خداعاشقی است باخوددار که درمشایخ شهراین نشان نمی بینم
بیت چنین معنی شده است: «نشانه مردان خداعاشقی است. آن را نزدیک خود حفظ کن؛ زیرا که درمشایخ شهر، این نشانه وجود ندارد» علاوه بر معنی فوق، معنی دیگری نیز مدنظر حافظ بوده است و آن اینکه؛ «باخود دار» به معنی: «به کسی نگو یا راز رافاش نکن» در این حالت معنی دیگر بیت چنین می شود: «نشان مردان خداعاشقی است و این نشانه را من درمشایخ شهر نمی بینم، و این راز را - که مشایخ شهر اهل خدا نیستند- به کسی نگو.»

20- بیت 6 غزل 59:

بی گفت و گوی، زلف تو دل را همی کشد با زلف دلکش تو کرا روی گفت و گوست؟
بیت چنین معنی شده است: «گیسوی دل آویز تو بی هیچ سخنی، دل شیدای مرا اسیر می کند و چه کسی است که بتواند درمقابل این زلف سرکش و دلربای تو مقابله کند؟ یعنی دل تسلیم محض گیسوی معشوق است.» در شرح لغات و تعبیرات «بی گفت و گوی» را قید و به معنی بی گمان و بدون چون و چرا و یقیناً دانسته است.
چندین نکته در بیت وجود دارد که لازم است، بیان شود: 1- «بی گفت و گوی» معنی دیگری نیز دارد و آن بدون سخن گفتن و جرّ و بحث کردن است: (گیسوی تو بدون اینکه سخن بر زبان برانی، دل را به سوی خود متمایل می کند.) 2- لطف بیت و تلاش اصلی حافظ در مصرع دوم در لفظ «دلکش» که به صورت صفتی برای گیسو آمده، نهفته است. این کلمه ایهام دارد 1- زیبا 2- کشنده دل، که در مصرع اول به تصریح می گوید: «زلف تو دل را همی کشد.»

21- بیت 4 غزل 396:

روزی که چرخ از گل ما کوزه ها کند زنهار کاسه سرما پر شراب کن
بیت چنین معنی شده است: «روزی که فلک از گل وجود ما کوزه بسازد، آگاه
باش که کاسه سرما را از شراب پر کنی.» در شرح لغات نیز چرخ را به معنی روزگار
وفلک دانسته اند. در حالی که با توجه به گل و کوزه یکی دیگر از معانی چرخ، چرخ
کوزه گری است که مدنظر حافظ بوده است. جای دیگر گوید:
آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد حالیا فکر سبو کن که که پراز باده کنی
(481 /2)

22 - بیت اول غزل 436:

آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی گردون ورق هستی ما در نوشتی
بیت چنین معنی شده است: «اگر آن یاری که خط چهره اش سیاه
و خوشبوست، به سوی ما نامه می نوشت و التفاتی می کرد، روزگار برگ وجود ما
را هرگز درهم نمی پیچید و به آن پایان نمی بخشید.»
علاوه بر معنی مذکور، غالیه خط معنی دیگری دارد که بدون شک مد نظر
حافظ بوده و آن «خط» در معنی دست خط و نوشته است که قرائنی مانند: نوشتن
(اولین نوشتی)، ورق و در نوشتن (طی کردن، پیچاندن طومار) برای این معنی در بیت
وجود دارد. چنانکه مشهور است برای خوشبویی خطوط در جوهر، غالیه، مشک
و... می ریختند. خاقانی در رثای فرزند دبیر خود - رشید - می گوید:
بر دو ابروش کلاه زر شاهانه نهید پس به دستش قلم غالیه خور باز دهید
(دیوان: 165)
سرو سیمین قلم زن شد و در وصف قدش سر زرین قلم غالیه خور بگشایید
(دیوان: 162)

منابع و مأخذ:

1. برزگر خالقی، محمد، 1384، شاخ نبات حافظ، چاپ دوم، انتشارات زوار، تهران.
2. حافظ، محمد شمس الدین، 1367، دیوان حافظ، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
3. خاقانی، افضل الدین، 1368، دیوان خاقانی، مصحح سید ضیاء الدین سجادی، چاپ سوم، انتشارات زوار، تهران.
4. خرمشاهی، بهاء الدین، 1368، حافظ نامه، چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
5. دادبه، اصغر، 1366، خرگه خورشید، کیهان فرهنگی، سال چهارم، شهریور ماه، شماره 6.
6. رودکی، 1380، دیوان شعر رودکی، به کوشش دکتر جعفر شعار، چاپ دوم، نشر قطره، تهران.
7. زریاب خوبی، عباس، 1374، آینه جام، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران.
8. سعدی، مصلح الدین، 1369، کلیات سعدی، مصحح محمد علی فروغی، چاپ هشتم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
9. فردوسی، ابوالقاسم، 1374، شاهنامه، تصحیح ژل مول، چاپ ششم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
10. کلیم کاشانی، ابوطالب، 1369، دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، به تصحیح بیژن ترقی، چاپ دوم، کتاب فروشی خیام، تهران.
11. مصفی، ابوالفضل، 1366، فرهنگ اصطلاحات نجومی، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
12. مولوی، جلال الدین محمد، 1384، کلیات شمس تبریزی با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات ثالث، چاپ چهارم، تهران.